درین خجسته زمان مسرت اقتران تحقیق و نثر فشانی گلستان آبرو بخش معانی سنجان

از افادات نسخه جامع اصناف علوم لوح محفوظ اسرار مکتوم جام جهان نمای سبک جلائل صفات فلک محمد عالم

کمالات بانی ساطع ربانی حجت فرقه تشیع لسانی فهما علامه نامی میر عبد الجلیل بلگرامی بشهرت سعید مشهور

انشای جلیل

مع شرح آن موسوم بکلمات الجلیل از رشحات قلم فصاحت مالک ازمه بلاغت مولوی سید میر حیدر بلگرامی

مدرس سما السما تحفه گنجور خزائن سخن فهمی شناس علم و فن یگانه روزگار سرآمد سید محمد عبد الله سلمه الله ذاتا

در مطبع مسیحائی محسن مولوی مسیح الزمان لکهنؤ نو از آلی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بر آمدن از وطن

در سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری کاتب الحروف بموجب امر واجب الاطاعت مولانا
جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها وکلوا من رزقه اراده سفر که میزان
اخلاق و کلید ارزاق ست نموده با جمعی از احباب مطوی الهم و حسن آب از گلزار
بلگرام حرسها الله الی یوم القیام چون معنی از کلام بر آمد قطع راهها بود امی
لتسلکوا منها سبلا فجاجا کرده اصناف مصنوعات خالق کاینات بر طبق الم نجعل
الارض کفاتا احیاء و امواتا و جعلنا فیها رواسی شامخات و اسقیناکم ماء فراتا از مسالم
گلزارها و انواع چشمه سارها و کوههای باشکوه و صحراهای لاله انبوه و بیشه‌های
انجار و دریاهای دشوار گذار و اختلاف اصناف انسان و تباین السنه و الوان منطوق

فسیروا فی الارض فانظروا بچشم عبرت بین و دیدهٔ حیرت آفرین مشاهده نمود هر صبح
در چمنی و هر شام در انجمنی قرار میگرفت و آیهٔ فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون تلاوت
میکرد تا بمقتضای الحمد لله الذی احلنا دار المقامة بمقام شهر اسلامپور که بطریق التقریر
التی کانت حاضرة البحر در کنار آب شیرا خیم لشکر ظفر پیرای جنود لاقبل لهاست در وقت
آب و رنگ بهار گلزار سیادت و شادابی یاسمن گلستان نجابت میر محمد رضا کرانه کان

مثنوی

بی جفاست	بحالش داد دولت از جوانی	شجاعت را شکوهش پهلوانی
توانائی چو خورشید بر نقش	جوانمردی چو برگ رحم نقش	رشید لشکری دید چون او دوی

کواکب عناصر اش که طرازق قدر اعمارت از دست چون رشتهٔ کهکشان و الاویه و از دوری
یافت چون دریای مواج از کثرت بارها که بالگون شده لجماطیرها و تستخرج چون حلیه ملبوسها

مثنوی

بیان آن موج خیز	جهانی دیده در صحرای بتر	بر و بومش عمارت همه رت
عمارتها و لیکن مختزع طرح	برون از شهر صف عالم شرح	بکارش بر بنای هنرور
بجای آب و گل ابریشم و زر	بهر سو سایبانها بر سر هم	چو بست این فشان عالم
طنابی هر طرف محکم بر آنها	سر بام فلک را زده بها	چنان محکم اساس سخن بنیان

کوه نهادن نشستند و از آن ملازمت صاحب الحاصل چون قطره بدریا واصل
شد و خیال گوهر شدن بخاطر گره گردید بمقتضای ابتغوا الیه الوسیلة بساط نشاط گسترد

بستان فتوت و فرزانگی سخن رجستهٔ یکتائی و یگانگی میر احمد علی که مصداق [illegible] مکاناً علیاً

ست ملازمت نواب مستغنی الالقاب بحر فیض رسان بخشی الملک مخلص خان که از جمله

انه من عبادنا المخلصین ست نمود فرد تا این مرتبه بی راهبری ممکن نیست هاتف [illegible]

ابر بند ست که و پائی هست تعد ازت مقرر شد که کاتب الحروف و جمعی دیگر نو ملازم روز جشن

منطوق موعدکم یوم الزینة وان یحشر الناس ضحی در دربار جهان مدار حاضر باشند

ذکر دیوان عام بالجمیع مرتب نوروز غیر الدام بیست و ششم محرم مکرم در جشن نوروز جهان عام

[illegible] روز که پاس سپهر اساس حاضر بودیم که حضرت بادشاه دین پناه مظهر کریمه فانظروا الی

آثار رحمة الله شعر روا از ماهتاب شرع بر روش چو صبح از بای بان قصب بپوشند

از دولتخانه بمقتضای والشمس تجری لمستقر لها عزم دیوان عام نموده بر تخت سلطنت و اقبال

جلوس اجلال فرموده کریمه الرحمن علی العرش استوی تلاوت کردند مثنوی

بسوی تخت شاهنشه خرامید فلک را داد آرایش بخورشید برآمد بر سریر پادشاهی

بسیر کام دل چندانکه خواهی تفقت خان با جماعه خوصان [illegible] تخت زرین فرش [illegible]

وتری الملائکة حافین من حول العرش قیام نمود شعر بگرد تخت خاصان

صف کشیده [illegible] گان خوش [illegible] گردیده جماعه سپاه و امرا از بسکه وقت الهی کورنش بجا

ناشده مصداق وخروا له سجدا گشتند جمله الملک اسد خان بر دست چپ بمقتضای

نشستند مخصصک در محل خود قرار گرفت صف‌شکن خان با فرقهٔ تیباولان در انتظام توزک

اهتمام نمود از قبیل اجواد را تکم دراد **مثنوی** ز شمع و دورباش چوبداران

بسوی بزم می‌گشت باران نسیب جا چیان باغ دربار شکسته بوی گل را قدر خار

جماعهٔ امرا با جاه و جلال بمفحوای اصحاب الیمین و اصحاب الشمال جابجا قیام نمودند

ز هر یک بر روش حلقه نمود ولی چون حلقه در اوفق محور بخشی الملک سپهر بند خان

و مخلص خان بمودای من بین یدیه چون وحشت عینک در پیش چشم قرار گرفتند روح الله خان

سلیمان که در کارهای پادشاهی بتلاوت آیهٔ و ایدناه بروح القدس تیز زبان در مکان

خود قدر است کرد تربیت خان میر آتش که از برای غنیم فی دبعمرت شعله را ذات

لهب میخواند در جای خود چون شعله سر کشید خدا بنده خان بیوتات که بمشیر فی بیوت

اذن الله ان یذکر فیها اسمه مشاغل ذکر نجات ست در مقام خود قیام نمود

سیف الله خان قوربیگی با نیزهٔ شهاب آئین که از جمله جعلناها رجوما للشیاطین

ست در مقام خود افتخار بفلک دوار رسانید جماعهٔ قورچیان بمقتضای کانهم بنیان

مرصوص در پس پشت صف کشیدند و احدیان از حساب افزون بمودای غلاظ شداد

مفعلون ما یومرون استاده شدند فرقهٔ گرزداران جلادت قرین با گرزهای سنگین

که مصداق طلعها کانه رؤس الشیاطین ست پیش آمدند جماعهٔ بان داران

بابیر قبهای سبز که سند مخصوص و مطلع منصوص عبارت از وست و بر یک صف ستند طاق قصر خسروان
جلادت نشان که شنوا فوجی نار اشارت از انست فیروزستان سپهر نشان چون شفق از
افق آسمان جلوه گر گردید جماعه حبشیان قولا که از مضمون کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل
مظلما یادگار اند چون سیاهی حلقه زند از ازدحام سیاه وحشتام خواص و عوام و انتقام
سیاه پسکشان مجال مینمود **مثنوی** هجوم آورد خلقی بیش انجم چو دریای اجر بلاطم

چنان از جوش مردم تجا بود | که نقش سایه و دوش ما بود
غریو نوبت نقاره خانه مضمون | یسبح الرعد بحمده

بجرش اعلی سانید **بیت**
صدا پیچید ورشت از نقاره | شد قاصر یکمش چرخ سیاره

بعره مم کرنا بر طبق فاذا نفخ فی الصور گنبد خضرا پیچید

کشید کرنا گردون بفریاد | زده خرمن کوه آتش آباد

معاودت ایشان صرصر و صبوح از عرض علیه الصافنات الجیاد منظر انور گذشت **مثنوی**

جنیبتها سلیمان نعل زرین | بجولان یک بیابان باد رنگین
یکی بانیله گردون هم آهنگ | یکی با نقره خنک صبح هم تنگ
بهار از خجلت ابلق عرق ریز | خزان از شرم ابرش چهره زرد

و حلقه فیلان آسمان سحاب بهوای وصی ثمر السحاب در دور آمد **مثنوی**

بهر فیل مستی گشادند | یلی خاکستری بر باد دادند
ز فیلان تیز دست پیلباک | بجولان برق طرف حلقه افلاک
چو دریای بخاری از بر بوم | جدا گردید ز انها سپهر طوم
اگر کوه و آهن آه کردند

سپهر جا بار زد و بدین جا که رسید عرض مطالب سلطنت فرمود بخشی الملک هند خان
بمقتضای و اقبل علیه بیش کشتا آمده بنحو است سخنی که بر بشنا بد مضمون لا یطلق لسانی بر رشته بیان
نوعی گره زده که دعای واحلل عقدة من لسانی بر زبان آمد و مطلبی بر طبق آرزوی کتابه بیمینه
بدست مبارک او درین اثنا بخشی الملک مخلص خان که از جمله مخلصین للدین است موجب
وفی قتالی شد و یک آمده عرض کرد که از اسباب ارغوانی تصحیح نسبت از غیبهای سابق
خیلی کفایت سرکار والا نموده چنانچه مشار الیه خطاب سدید خان عنایت فرموده بخشی الملک گفتن
الیس منکم رجل رشید از خان دیوان خالصه بدعوت کریمه فستبق لنا من امرنا رشدا انتظام مهام
دیوانی مطابق مرضی طلبیده نموده عرض کرد که جمعی از عمال معزول که غدر آمد عمل و ملا اخذ کرده
بمقتضای مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة اقرار بوجه تصرف خود دارند اما وجه مذکور
بسبب افلاس اعمال معزول متعذر الوصول است حکم شد که جماعه مذکوره را مطلق فرموده الوثاق
و قید نگاهداشته بر طبق اثبت الآیه تشدید نموده باشند فردی که از آن نظر گذشت
نوشته بود که در قصرین و فحص شد که جمعی از منصبداران جاگیر در کن هستند صوبه کو بناسی حضر
به دولت کریمه الم تکن ارض الله واسعة تلاوت نموده حکم فرمودند که بهندوستان بیایند زیرا که علی
ارغوادکه تشدید حساب و رکار مضمون ان ربک لبالمرصاد و دار عرضه داشت زبیده خان
از نظر اقدس گذشت که راند معروض داشته بود که خانه زاد مطلق ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا

لتکونن من الخاسرین آنرا تقصیر خود دانسته چنانچه آیه انی لغفار لمن تاب وامن و
عمل صالحا تلاوت نموده منصب مستور سابق بحال فرمودند منعم خان ارشد عدالت
که صبح و شام تلاوت آیه ان الله یامر بالعدل والاحسان قیام دارد و شغل مستغیثان
از نظر گذرانید فریاد برآوردند که چند بار حکم بنام عمال بر تمیز سوای فی اذنیهم وقرا گوش
نکرده بمضمون اعدلوا هو اقرب للتقوی عمل نکردند بنابران بندها خود را بدرگاه جهان
پناه بمقتضای ان الحکم الا لله و الیه ترجعون رسانده‌ایم امیدواریم که بر طبق انا جعلناک خلیفة فی الارض
فاحکم بین الناس بالحق بحق خود ها برسیم فرمودند بمقتضای ولیکتب بینکم کاتب بالعدل
تحت چکلی تعهد بعمال بنویسند که لئن لم تنتهوا لنرجمنکم از افراد وقایع و سوانح ظفرآباد
بعرض رسید که بکران علیم دانخان در ماه محرم نخل تابوت ساخته بمقتضای یحسبون انهم یحسنون
صنعا مرتکب بدعت شدند بموجب بیدوا نقض بقرار الصمد کم نمودند و بمقام یحسبون انا لا نسمع
سرهم و نجویهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون از نوشته وقایع نویس و سوانح نگار صوبه بنگاله
معروض شد که راجا مانسنگه و غیره امرا بتعیینه شاهزاده محمد عظیم که مصداق کریمه الذی خلق
ست نموده او مانده الحیوة الدنیا الا لهو و لعب کار بند شده بر طبق یعملون السیئات هو لی باختیه
محتسب را هنگام منع کتک زده انواع استخفاف و استهزا العمل کردند از منصب بیکم کرده
زبان گوهر فشان اندند فاصابهم سیئات ما عملوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون بعرض رسید که در شغل خالصه الملک

برطبق کانوا لایتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون سهولی می باختند شیخ نورالحق
محتسب مجمود استماع این خبر خود را بدانجا رسانید هر چند ولتها داروگیر بابنس مالکی شکسته بالکی
بر زمین خورد اما مشارالیه بنوعی پای ثبات فشرد که مضمون فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون
به جلوه انجامید فرمودند و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون محمد امین خان صدر که در هر ارباب
معاش مطاع عظم امین ست جماعه مستحقین را از نظر اقدس گذرانید جمعی که پیر بودند آیه انی
وهن العظم منی واشتعل الرأس شیبا بر زبان راندند وطائفه عیالمند هر کدام آیه وهب
الکبر وله ذریه ضعفاء معروض داشتند گروهی اقتضای من کان یرید حرث
الدنیا نؤته منها حکم شد زمین بدهند تا در زمره اثاروا الارض وعمروها داخل باشند
وچند کس را ده اشرفی که تلک عشره کامله ورثیان اوست صفراء فاقع لونها تسر
الناظرین بیان او عنایت نمود و آیه هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب تلاوت
فرمودند جمعی از مستحقین قلاش ارباب معاش استغاثه نمودند که بهر از تلاش ده بیگهه زمین بنفر
عنایت شده پنجبیست صد که برطبق دابة الارض تاکل منساته عصا و دامی مشایخ را از
کار برده تصدیق نماید و مضمون ضاقت علیکم الارض بما رحبت خاطر نشان سازد هر چه حکم
شود و نمودند که پنجبیست صد بگوید لا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک
عبدالرحمن خان که از جمله عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا ست

مثل عرض کرار نظر او گذراند جمعی منظور فرموده و بعضی نامنظور حکم شد و مضمون فتقبل من
اَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ ظاهر گشت هنگامه رحمت چیداران احوال خود بگردم
الراحم چون بوسیدن دیوان عام با حسن النسق انتظام گرفت کاتب الحروف با جمعی از نوالان
خواست که خود را بدیوان رساند جماعه چیداران زیادن عام مطابق و جعلنا من بین ایدیهم
سدا راه شده آنقدر کنک زدند که یکبارگی ها یاد از نقش خطوط چهها و چیدبان بیسی
و چیدبان چون خطار در سطور صفوف هم را باطل ساخت و مضمون یا لیتنی فیها حمه و مهر قبله ابعد
مشاهد افتاد بهوای سیهزم الجمع و یولون الدبر تسطیر از اوراق جمعیت ایشم باشیده
صف و هم گسیختن پریشان جهد و سعی کشیدیان بار مضمون
فقد ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالا شدیدا آکر بلا خطه کرده با خود گفتیم که چون این درگاه عالم
پناه قبله حاجات کعبه ادب است طریق لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس کشتیم
خود را بنوان با نجا رسانید چه بلش با رهم صد بار بر خاک افکند تشویقم که فیروز ازهم
جای بلند می آشیان دارم چیداران مسلمان استغفرالله از فرنکیان کعبه کمتر خود نسده
بخدمی این دیر نگردم چشم آلدم گراز جو خود سازم باز را درین اثنا چیداران از
ربود حالی چون بغوران گرسته موجب و اقبل بعضهم علی بعض سنه و سنه بیش آید گفتند که این
گران تشکم الاوزه یادوشان است تا مضمون لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون

بعمل نیامده و معفو و مشهور است ناچار سر فرو چهار کبوتر از سر عجز و نیاز نسبت آنها پیدا از و او مضمون
فحشا بعیدة من الطیر خوانده با آنکه مسلمان بودیم بر طبق حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون
جزیه جنت و ال را ادا نمودیم بعد وصول چه نکو جنت فادخلوا الباب سجدا حاصل شد از کثرت
ازدحام مردم و اعلام معلومی ان شی القوم فیها صرعی کانهم اعجاز نخل خاویة بطریق سیاحت الا انهم از
ازدحام مضمون فراغ علیهم ضربا بالیمین یقبل اگر بیاران شل ایشان مسطور فجعلنا عالیها
و داخل دیوان شده بیش خواجه آن و بیت مشتی الکبیر سیاحت و تلاوت کردیم ان الاولین و الاخرین
لمجموعون الی میقات یوم معلوم و خواجه تسوید مصحف بر طبق کلی قادرین علی ان نسوی
بنانه نموده هر یکی را به ترتیب ایستاده کرد و لطیفه استاده شدن و تقدم و تاخر
سابق مقرر شده بود که کاتب الحروف را در رتبه دوم موجب ثانی اثنین اذ هما فی الغار ایستاده
نمانید چون نیک ملاحظه کردم و او در رتبه پنجم و در حالتی که خواجه جوابان ترتیب داخل او به
سر رسید متصل به مستاد و بود بر طبق خمسة سادسهم کلبهم ایستاده بود بعد درین ما صاحبی میرزا
محمد علی بمقتضای فجعلناه لسان صدق علیا حرفی چند و سفارش بنده بخواجه کرده بود
مصدق وکان سعیکم مشکورا گردید خواجه جو کاتب الحروف را در رتبه چهارم که اباعن جد
مقام مسعودی سادات است ایستاده نمودند حکایتی در باب تقدیم و تاخیر مناسب انتقام بخاطر
بود تحریر افتاد قال رجل لابن عباس تقدمت ان تاخر یا قد تم لقدم ما اخر الله قال هذا اعلی جبرین

ان ارسلوت ان اصیر اس البحار وتبه فلا وان ابیت وان اقدم معاتیه علی علی اکرم لسعد وبه
وقد اخبر الله عنه فنعم القصة جامعة نو لازم بر طبق غرض واحلی بکمال صفا از نظر او بگذشت و بیک
بمقتضای اکثر حاجات بمنصب سر فراز شد کاتب الحروف بمنصبی بطریق فرسنگ از آن یک بیک سگ گیر
بحذف حرف مکرر جلوه گر میشود سر از گریبان شعله بر آورده نفخ بخور که در کاخ و ناخ چراغ افروخته
بود و نشست و وحسرت و بیم که منکرون تا سقف گردون سر کشید سعد بر زمین افکند
ما را عاقبت کسب کمال بحیله ها چون شیشه با سنگ بود جمعی از دوستان و سست تحریر
نیج و انگشت تاسف و دهان از دود و بجوی در آمده گاهی مضمون لا تکن فی ضیق مما یمکرون
میخواندند و گاهی بمولای عیسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم بشارت ترقی و ضاعفه میدادند
کاتب الحروف که طالب بنای بلید بر طبق آیه بسحب التحیر لشتید بدست نگاهی تسک بضعف طالع
بر طور اهل تنجیم بمقتضای فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم می نمود ص طالع وارم
که می افتد گره در کار من هر تار سبحه از هر جا که بیرون میکشم و گاهی شکایت از قدردانی اهل
روزگار و عذر این کم مستعد ریش نفس خود سر شاریت ظاهر کرده و این اشعار میخواند شعر النجم
یصغر فی الابصار صورته والذنب للطرف لا للنجم فی الصغر ص ما را چه باک کس صاحب نظر
نباشد نشناختن گهر از نقص گهر نباشد گاهی حدیثی که در اول کتاب مکاسب در تهذیب از حضرت
امام جعفر صادق نقل نموده از برای اثبات کمال خود استدلال بمحبت خدا مذکور است

ان الله وسع ارزاق الحمقا لیعتبر العقلاء و یعلمون ان الدنیا لیس ینال ما فیها بالعمل
ولا حیله **شعر** بیا گر بخت خواهی بی هنر باش وگرنه ساقی خون جگر باش
طالع مرهم بی فکر رسا می‌باشد شعله آتش تصویر طلائی باشد حاصل مضمون آنکه حکمت در تقدیر
جاه و جلال ارباب کمال و توسیع مال و منال جهال آنست که آن گروه بفضل خود اعتماد و این از ننگ
پاکی معلوم الفواد بوده اند که رشته کار بدست مشیت کردگار است و در بیناب کریمه والله غالب علی
امره حجت اقوی تعالی شانه و سطع برهانه **بیت** به جبر و سعی نتوان یافت کامی چو در بند است دست بسته
پیمانه اگر نفس کش شرر آتش با این همه خفتها مضمون […] الحیوة الدنیا کمثل […] صحیح
از آب و گیاه […] ان جمله الم تر انهم فی کل واد یهیمون […] **بیت** غم آتش و رنج در این جهان
ببند بلیس […] هر که آبرو ریزد و تمام ازو بود و انتم الفقراء رسالت کار سازی […]
مصداق کریمه و یمدهم فی طغیانهم یعمهون و نحو آنکه **بیت** ان الذی انت ترجو و تطلب
من الکرم […] مسکین ابن مسکین و بصر بصیرتش از شعشعه آفتاب عالمتاب سخن فهم که بر نهای
فیض […] جامه علی […] مو کاون تابیده مصداق و اشرقت الارض بنور ربها […]
سر سلیمانی ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین بی نور **بیت** بی کس هرگز نماند عنکبوت
زیر […] سان […] وقت است که کاتب الحروف مضمون و ما ابرئ نفسی ان النفس
لامارة بالسوء خوانده فریاد یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله بر دارو **بیت** یا اگر

خدای کند دشمنی بجاست گر آشنایان بیگانه بر ده ایم و تشریح نگه گریبان آن الضعفا لا

ما کتب الله لنا و نه چشم کلام بر آیه لا تقنطوا من رحمة الله نماید بیت بخدا کار خود فا

خدا ساز شود گر قطره بدریا چو رسد باز شود فضل الهی شامل حال ما و بنا لا سنا و عدنا

انک لا تخلف المیعاد بالجمله نفس ها یم مسالک رشد و قبول عرکی کج عمد و طرق مهالک ست

چندی مصدق عنوان تبیین لک شد کوچ از نشگاه بجمادی الاولی افواج قاهره که سحاب

مثر کوه و صف کثرت هجوم اوست بتنز آمد و رایات لیات معقد و انتخل با سقات بر کبار مثنوی

سپه آمد چو سیل از جا خروشان غبار پیش و پس پایش فشان
روان شد سیل لشکر دشت در دشت زمین و آسمان زیر و زبر گشت
زمانه شور محشر عرض میکرد زمین از چرخ وسعت قرض میکرد
ز بس گرد و سپه با گرد پیوست تتق بر سر پای آسمان بست
سپه از شور محشر جوش میزد بگردون موج گرد آغوش میزد
ز بانگ کرنا گوش فلک کر نفیر آوازه از شور محشر
برون رفت از هجوم صف کشیدن ز ره بر هم زدن آهنگ دویدن
بتنگجائی زمانه بود معذور بگنجیدی زره و دل مور
قطار بختیان ابر تجمل ز زیر بار گوهر ناف بر گل
شترها ز اخم گردون فرازیم بران سهم خشت پیشانی شکسته
همه سرمست کف بر لب چو دریا بدوش از زور مستی کله و سا
شده پیلان مست چرخ رفتار ز هر کوه اژدهای نگونسار
بهم مالیدن دندانشان باد ز هر تیشه فرهاد میداد
ره افتیزی بالای زنگر

زمین تا گاو و ماهی در تلاطم ز کوب نعل اسبان قمر سم ره از رفتارشان در راه نوگم

زمین از زیر پیشان سر بتاب کمان چرخ و هلال نعل مهتاب شنیدی گوش مریخ سپاهی

صدای استخوان گاو و ماهی زبانگ شیهه آواز مردم صدای صور محشر شدی گم

بهنگامی که لشکر مثل از هشت زمین در ناف ماهی پیچ می گشت پادشاه دین از ظفر بمیمنت فتح بسیار

سلیمان اثر بر تخت روان سوار شده آیه رب ادخلنی مدخل صدق واجعل لی من لدنک سلطانا

نصیرا تلاوت نموده بمقتضای جاهدوا فی سبیل الله حق جهاده از اسلام پور بعزم تسخیر قلاع

راه متهور نهضت فرموده شکوه ملکانش از ظفر شد حلقه در گوش عنانش قیامت موج سر جوش

ز نعل توسنش گرد فتح دم زد به پیشانی هلال انگشت خم زد بر یک کروه از نگاه

برگشتگاه رسم صحرائی که قاعا صفصفا بیان و ست مسجدی از خیمه بهارگاه برای

مسجد اسس علی التقوی برپا شد بادشاه آفاق بمنطوق اقم الصلوة لذکری نماز اشراق

خوانده ورق مسافت راه بمقتضای کطی السجل للکتب طی نموده رحل و تبخانه خطه الکن شد

و کریمه رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین تلاوت فرموده کاتب الحروف و انشای

راه ملازمت حضرت ظل الله نموده رساله مشتمل بر مژده فتح قلاع ماتقدم که از آیه وعدکم الله مغانم

کثیرة تأخذونها استنباط نموده بود بر طبق اعرض علیه از نظر اقدس گذرانده مضمون و

کتاب ینطق بالحق بعرض رسانده حضرت ظل سبحانی استخراج آیه بر ایضای دولت و اقبال

بنظر اجمال ملاحظه نموده بمؤدای فارجع البصر امعان لفظاً و معنیً فی رساله بنظر ثانی حواله کرده
فرمودند و بنشر آن دولت و اقبال تمام و کمال بمطالعه خاص اختصاص جاه یافت بعد بدین رساله
را مطالعه نموده به فضائل خان فرمودند که منطوق کل شیء من قلیل حساب بموجب آیات سطور را
منقح نموده بعرض رساند خان مذکور که عنده علم من الکتاب است تنقیح حسنا نموده رساله را مصداق لا تری
فیها عوجاً یافت تا کثرت اشتغال لا محاله در گزراند رساله بمقتضای حکمت غیر بعیده به توقف
واقع گردید تا آنکه مرتضی آباد مرجع کنار آب کشنه که کان من اجمه بنجیلا وصف یافته اقوام بود
مخیم لشکر ظفر اثر شد و در منزل با و شاهزاده عالی جاه مصداق سجد و عند الله خیراً و اعظم اجراً است
بالشکر جرار اشداء علی الکفار ملازمت نمودند باصناف الطاف شاهنشاهی مباهی گردیده
کریمه جعلنی من المکرمین تلاوت فرمودند خلعت خاص که بصفت ثیاب سندس خضر و استبرق
اتصاف بود مرحمت شد و چند مقام و در منزل خیر انجام واقع شد و امین گنج قلعه بسنت گده مخیم لشکر
ظفر قرین شد و مضمون فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرین جلوه گر گشت

مقدمه فتح بسنت گده حکم شد تربیت خان میر آتش بهادر بسنت گده را بجز آن
مضمون احاطه نموده محاصره نماید تا قلعه را حصار کفار سیاه رو که حالت خطیئته اکار شوخان مذکور
بمقتضای لهم فی الدنیا الخزی بموجب حکم واجب الامتثال در آن احوال مورچال قائم کرده بنیاد فرو
شد و از ضرب توپ و تفنگ نمای ضاقت علیکم الارض در آن عرصه جنگ بر کفار تنگ نمودند

اہل حصار بمؤدای قذف فی قلوبهم الرعب از بیم تیغ آبدار و نیزه خارا گذار سپاه جرار زینهار خواه
حضرت ظل سبحانی نظر در معانی کلام ربانی وان جنحوا للسلم فاجنح لها نموده حصاریان را بجان امان دادند
کلید طلا از بابت فتح قلعه متانت انتما بموجب و فتحت ابوابها از نظر والا گذشت حضرت شاهنشاهی این فتح را
مقدمهٔ فتوحات نامتناهی دانسته سجدات شکر الهی بجا آورده کریمهٔ و عنده مفاتح الغیب تلاوت نمودند کاتب
الحروف برای فتح این حصن حصین بمقتضای لتعلموا عدد السنین تاریخ متین از کلمهٔ فتح بالمسلمین عربی
سبیل و مفتاحها بزبان فارسی دلنشین از پرده عدم بمنصهٔ ظهور آورده چنانچه چهار از جمله تواریخ مذکور
در اینجا مسطور میگردد نثر عربی صار دار الکفر مکان الاسلام نظم عربی جا بها السلطان بالجند الاعظم

صار دار الکفر طلسما بالقهر   قلت فی تاریخ هذا الافتتاح   محمد نصر الله و الفتح المبین

نثر فارسی فتح بسنت گڈه بمدد ایزدی نظم فارسی شاه اورنگ زیب عالمگیر

چون کمر از پی جهاد بربست   کرد فتح بسنت گڈه بجرا   سال تاریخ کوه کفر شکست

سواری حضرت بسیر بسنت گڈه بعرض اصحاب رسانید لطیفه
بتاریخ شانزدهم جمادی الاخره که شاه دین پرور چراغ دودمان آل تیمور بتخت قران نشسته که عصر
محروسین قطعه وصف دلپذیر او رست بر طبق المصباح فی زجاجه جا کرده بعنبر سنبت گڈه
تشریف فرمودند کاتب الحروف با کاغذ تاریخ از نظر انور گذشت حضرت ظل سبحانی بمقتضای اکرام
فتحنا کشورستانی خود و انوار نظم تاریخهای متین بمنطوق کامثال اللؤلؤ المکنون بکی چون

بر آفرین نموده درین اثنا بخشی الملک مخلص خان که نامیش در رعد بانستعجب الکیان یعنی حصن والا

رسانید که چار بیستی شده بود بملاحظه آنکه اهل کمال چار بیستی بهوای گرفتن نقم حصون مشار بیستی خان نامید مطبوق

لا تقبل منه قبول نمیکند حضرت پادشاه صاحب تایید بحسن تمهید کریمه ق و القرآن المجید خواه تجدید منصب

صادی سرفراز گردانید هر چند در سابق چان بیک نقطه تفاوت نشد اما کاتب الحروف بسیاس آنکه بمقتضای

سیماهم فی وجوههم شناس شده این نقطه را نقطه ترقی دانسته بقبول تلقی نمود بتصدیق منصب که بهوای و تصدیق

الذی بین یدیه از دفتر گرفت و منطوق با ذکر و آنچه دیده واشت درست گردید **محاصره قلعه ستاره**

حضرت ظل سبحانی بعد فتح لسنت که بمقتضای کریمه و همّوا بها همت بر تسخیر قلعه ستاره گماشتند چون

همت رفعت یعنی قصد آهنگست لفظ همت ستاره تاریخ این عزم واقع شد چنانچه بتاریخ بیست

و چهارم جمادی الآخره اثره لشکر ظفر اثر متصل قلعه ستاره واقع شد و کفار تیره روزگار مصداق کریمه علیهم

دائرة السوء گردیدند چه بنابر رفعت قلعه ستاره که چشم نظاره هنگام عروج مضمون و السماء ذات البروج

مشاهده نمود زبان کنگرهای دیوار کریمه تجلّی شفا حفرة تکرار مینمود و آفرین می برد و بازوی سنگ تراشان

صاحب سیبه و کوچه بارهٔ قلعه بمقتضای و تنحتون من الجبال بیوتا که از کوه تراشیده بود

و بناخن تیشه خار اشکن سنگ کوه خراشیده حکم شد بهادران جلادت قرین تلاوت آیه

و الله محیط بالکافرین نموده قلعه را محاصره نمایند تربیت خان میر آتش با ولاوران شیر چنگال تکیه بر

ایزد متعال نموده بموادّی فاستقم کما امرت مرحله و مورچال از طرف شمال قائم کرده بر این مورچال بالا

کوه بر تنکو و مضمون کانما یصعد فی السماء بظهور رسید بعد این دلها حکم شد که ده مشرف قلعه احداث
نمایند تا بر قلعه متانت انما مضمون بل علیها حسبانا من السماء ظاهر کرد و هم نقب بزیر قلعه وا شدند تا مسر
کریمه منهم من خسفنا به الارض بظهور رسد کفار بر اعتقاد رفعت و متانت قلعه اعتماد نموده مضمون انک لن
تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا بنخوا نمودند غازیان اسلام کفار شقاوت انجام کریمه اینما
تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة تلاوت مینمودند گوله توپ کرک بجلی که از صدای حلوث
او مصدوقان قلعه مصداق یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت بود خشاط این که
بر سر مخالفان بمقتضای الجنس یمیل الی الجنس بمیل ملکایه صحبت گرم کند و پروا در آمد شعر چنان از لب
تفنگ من سیبت آن قاه که کوه گشت چو دریا و قلعه شد گرداب به توپ انداز ان سبب انکه از صد توپ
قلعه اکه چون ستاره بر آسمان از دست بر برج بر ران است بر انداختند و مصداق آیه و النجم اذا هوی شروع
نموده چنان گوله لباز بندکه دیوار قلعه جعله دکا گردید و از دمدمه توپ صدای و اذ نتقنا الجبل بر دامن آسمان
پیچیده پادشاه ظفر قرین تابع امر جاهد الکفار و المنافقین بدولت و اقبال بسیر مرحله موجال تشریف
فرمودند کافران شقاوت اثر مصداق لا تبقی و لا تذر توپی چند در برابر از درون قلعه سر دادند گوله ها
بر وای نگسوار و سنتهم بصر عجز و پیش افکنده آوات خاکبوسی بجا آوردند سر و العصر یعصمک من الناس بظهور رسید
سوم جشن نوع العصا بارسی قلعه ناندکسر بعد ازین زبخشی الملک مخلص خان بسر زمین خضرا
کر طیق کرچه پیش نابت شیقی پیر از اقسام گیاه ها و بصد هزار آگهی برای کهی رفته بمقتضای

قولی الی الظل و رسایه و خنجی کنایه و خانه که مصداق فیها این جا بود نشسته و منطوق یا اخذ الک
جا صیری طلب داشته بودند که مسرعی بموجب بر حل کسی و ... چه آورد که کفار بیر نحو جهنم و
بئس المصیر از قلعه بازگیر که چرخ اثیر در رفعت سرفراز اوست چون سیل با این سیل نمود و جمع آ
مردم کمی اصداق قلیل مستضعفون الناس طبق فیشیلون مثله و چند منحواستند و بر تمامی نیدی
الملک تلاوت آیه نصر نمود گاری حضرت باری سزاری باز و من قلعه را آتش کشیدند
و فریق کفار جبرئیل مصداق و لهم عذاب الحریق گردیدند از هر طرف که قسمین القتاعبار از و
جنگ تیر و تفنگ میان آن فوج اسلام بودی مطرنا علیهم مطر السوء افگنها شر از گرگ کافران
بی گباران سنگ بارید و چند بان شرار افشان منطوق فاتبعه شهاب ثاقب از عقب آن دون
نمودند چند شتر که از قوی کوهی از مردم کمی فتنه بود بدست آمد از آنجا که اطلاق انعام در کلام عرب
بشتر حقیقی آمد برای عبرت کفار شقاوت مآل آیه ان لکم فی الانعام لعبرة مناجات ابنا و موجال
مردم شاهی بحر بن [illegible] را حکم شد جانب جنوب قلعه سپهر اسلوب باران و باشا [illegible] اجلال
عالی شکوه مورچال بستن ند تا سر [illegible] احتیاط [illegible] بسد چند بمقتضای قل [illegible]
و بستن مضمون این مصراع نگین خاطر نشین ... آن ظفر قرین [illegible] آهسته که ره [illegible]
اما و لاوران جلادت شعار از راه دشوار گذار چون سیلاب که از بلندی بر اطراف انبساط نگیرد و [illegible]
منطوق [illegible] متصل استقیم از شوق قتال بر مورچال سر کرده خود را بپای [illegible] رسانیدند

مثنوی

ز هجوم تیغ بندان ره پوش | چو مژگان از پی هم نیزه بر دوش
جگرداران چست کینه اندیش | بهم پیوسته چون بخت بداندیش
سنان ها زان نفتت سینه پرداز | ز طعن است سنگ چون پر آواز
بهم چون لعبت نیزه مینمودند | زره را حلقه حلقه میربودند
فلک چندان کمان دل کشمکش | سحر را بنوک نیزه دیدی
ز بس پیوسته شد نیزه به نیزه | ببیدن نوک نوک ستیزه
اگر باران سوزن بختی نشتر | نکون ماندی بنوک نیزه تا حشر

هنگامه نمودار شدن غنیم نزدیک لشکر بعد از این بجنبد زرحق ق سپاه کفار پیاکه منطوق ظلمات بعضها فوق بعض از پای ق و آسن غ ق بود و بر یک وی از لشکر ظفر اثر نمودار شد عساکر منصوره ابنیه افواج مقهوره را که فئة تقاتل فی سبیل الله اند از طرفین صف بستند

مثنوی دلیران شور در میدان فکندند × دو دو در هم پیش جان فکندند × به تیغ تیز بند از کیش با جو

غضب چهرا زه بجنبد بر خویش × برفت هر بر بیاد نرد × یکی آتش یکی حنید دود × مژه شمشیر از مژگان برگشت
نگه از زه به چشم برگشت فتح اعدا را موجب اجابت نصر الله و الفتح آیت دا شد جمعی منطوق فقتلوا تقتیلا بقتل رسانده باقی مقاهیر شقاوت مآب را چند با هنگام عموم من الا خراب نموده بر یکه تازی و تیر اندازی جماعه از یک بیک مضمون این شعر بجای رسید که خدنگ

توجان و نخجیر + پر به کمانت حجت الا تیر خدنگ التقا اثر این جماعه صاحب ظفر به مقتضای بشیر صبا از تیشتاب فرد بعیت بهودی کفار شعار مقصر از کثرت حسرت سیاه عالم کمرسان جان و

بهم رسانده بر طبق کانهم حمر مستنفرة فرّت من قسورة فرار از معرکه کارزار اختیار نمودند و لطافت

تحریر این کریمه بی نظیر در مقام البدیع بنا بر آنچه از کتاب البصیر فی علم التفسیر مستفاد شده بر ضمیر عارف خبیر

پوشیده نخواهد بود چه در کتاب مذکور مسطور است که قسوره اسم جمع است یعنی تیراندازان القصه فوج اسلام از پی

رانده جمعی را پس پا نموده بمنطوق فقطع دابر القوم الذین ظلموا بدار البوار فرستادند جوقی از کفار که بصفت فوج

مقتحم لا مرحبا بهم سزاوار بودند در برابر فوج بخشی الملک مخلص خان سیاه این بیشتر شتافتند و اول فوج

سوج بر آنها تاخته بمقتضای فهزموهم کفار را به فنا و رانیده بمنطوق فاضربوا فوق الاعناق چند

کس از کافران جهنم مساق سر بریدند **مثنوی** زهی نسیم تیغ فولاد * بن برگ گل تخت

از باد * سپهر بیوه خرمنهای لاله * بیا یا بهار نالد * فتاده خودها بر خاک ره پست * برنگ جام

می رنگ بدست * **خبر صدر** [illegible] **اماهی منهور** بعد ازین بجنید خبر رسید که با استقلال و

اساس آتش غضب [illegible] شاه حق شناس که این بار کافر [illegible] تا خیر درست سپاه عالمگیر البته اسیر میشود

خود امصداق [illegible] شناخته از روی خوف دل باخته باوفا [illegible] ساخته نقد جان از

غایت بیم بخزینه جحیم تسلیم نمود مضمون این شعر برای قدوم نصرت لزوم پادشاه گیتی ستاره و مرزع

بر زبانش بود **ع** بخیر سوی [illegible] که ای [illegible] تو باش تا جام بدو آید استقبال تو

کاتب الحروف [illegible] کردن [illegible] بمنطوق [illegible] تاریخ عربی فارسی

مسلسل گردانید تاریخ **نظم عربی** [illegible] الله الطفی ابدا

قلت تاریخ حرق حقیقته و ادم فی النار خالدا ابدا انظم فارسی چو را از شهنشاه عالم پناهی

گر قالب بتقدیر شد چو رخنه و گفت تاریخ سرا و آتش بتقدیر جحیم و سعیر جهنم موچال فتح الدین خان

اول شوال از پیشگاه خلافت جلال مسطور سنه بالمومنین مقاعد للقتال حکم واجب الامتثال صادر شد که فتح الدین خان

نیز با بهادران جلادت شعار مجاهدین در حصار از طرف شمال موچال قائم کرده بکم اقتحم و تحملک للدین القیم

و در وجه ناحیه جان کور با دلاوران جرات نشون که مصداق مضمون لو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون

بودند موجوای ثم عنا وطغنا عمل نموده طول موچال را عرض و در زیر قریب جهت بیشتر و سر کریمه تعرج فی

فی السماء بظهور رسانند احوال قلعه داری کفار چون از مراتب شعاری بر قلعه داری کفار تیره

روزگار که شبها بمقتضای و جعل فیها سراجا از کثرت مشعل چراغ سینه فلک را از شعله ها داغ می نمودند

و بموداي لکان مثقال حبة من خردل اتینا بها از چشم موی پیمای سوار نمودار شد نقطه تنگ خیال

گرده بیکم لکه تیر و تفنگ از صفحه سنگ میر بودند گوئیا این شعر بیان کمانداری تیرگیبازی ایشان است

سگ نیقال سوزن رنگ چه توبه بس تیر و شبابی میسطوق کان الانسان اکثر شیء جدلا طعن جدل انواع

حرب بعمل می آرند و گاهی بمقتضای این کلام شد باز گونه ساختند فامطر علینا حجارة من السماء بر روی چنداز

سنگ باران میکردند که اگر از دست بهادران جلادت پیشه تا آخر نمودار شد سنگ فلاخن افکار ساختند ترکیب جسم طین

با فضا مقصد بسوی مفعول منقول است و اینها بالعکس فضا فی مقصد بسوی فاعل قابل باید شد و گاهی از

مشکهای سر آمده کار و غیرهای آتش بار بعبر بر کریمه تا رفا حرقت اظهار میکرد و سیل شعله با ستقلال معمو ای

بحسب فوق رو بهم بر مرهم و چال سیر بخشیدا با مقتضای کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله
هر شراری که واقع میگردید بر بستجان مرتش آب تیغ بیرون نشانیدا اگر پایه برج متصل بر کره
زنیه دار منطوق سلما فی السما طیار شدا **آتش زدن نقب و هلاک شدن مردم مورچال**

چون مدت محاصره بمقتضای تلک العشرة اشهر چهار ماه کشید چار بنا بر جلوه بیست و ششم ذی القعده
آتش و نقب و ندای سیاه ازدو باروت سر بعالم ملکوت کشید و منطوق یوم تأتی السماء بدخان
مبین بظهور رسید نصف دیوار بالای برج استوار با جمعی از کفار که بر حصار بر احتراست قرار داشتند منطوق
و تکون الجبال کالعهن المنفوش بر سر مضمون النار التی وقودها الناس والحجارة جلوه گر دیده نمودار
اذا زلزلت الارض زلزالها از صدمه زلزله بنای مرحله زیم پاشید و هر کس و لاوران چالاک که
مستعد قتال کفره پاک بودند زیر خاک هلاک شدند و هر یکی بر جه مقعد صدق اجر علی الله حاصل گردید حضرت
ظل سبحانی بعد شنوع این واقعه عظیمه ذلک تقدیر العزیز العلیم تلاوت فرمودند فوجی بکر بمصداق
اولی بأس شدید بمقتضای آیات تخلق جدید بجای جماعه شهید متعین گردید و از ان علامت نشان جهت شد
زنید بازوی قلعه کشای و باد شمشیر دار آزمای بسر خ قلعه اشتعلهای [illegible] ده بسر مضمون آیه لیست و
الجبال کسبا فکانت هباء منبثا بظهور آرند و بتیغهای صاحب شوکت پوش نهاد و تلاوت آیه من الله
ذی المعارج نموده از هر طرف نردبان بر قلعه فلک تا امانت گذاشته خود را از بالای دیوار چون
قضای ناگهان بجماعه کافران بلند زند تا سر کرمیان [illegible] ابتاع بظهور رسد کافران شقاوت اثر

انضمام عمود با صلیبه سقر منطوق و لنفوا انهم احیط بهم با معاش نظر دیدند که دلاوران ظفر اثر قلعه را
چون نگین انگشتر فرو گرفته عنقریب مسخر یا ایها الذین یقاتلون... چون ... چاره
چاره کار از اختیار بدر رفته مضمون یومئذ این المفر جلوه گر میگردد ناچار قلعه دار کفار از راه اضطرار به
پایگاه بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه که مصداق اعظم درجة است بهوای فقد استمسک
بالعروة الوثقی التجا برده مضمون امن یجیب المضطر اذا دعاه بعرض رسانید شفاعت بادشاه
زاده و فتح قلعه ستاره بادشاهزاده عالیجاه فقد استمسک بطریق جیب جو ... از ... ان
التماس ستد عا سپار جاه کفار منطوق فاعفو ... بهم ... خلاف ... و
کریمه ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم ... نمود حضرت شاهنشاه
آیه رحمت الهی مقتضای تخلقوا باخلاق الله مضمون ... رحمتی وسعت کل شیء ... عمل نمود
بیعت ... که شاید کافران بعد از آن بهدایت ایمان گرایند بهوای عفا الله عما سلف عفو تقصیر ...
... پا نشوید نمود چون وی بادشاهزاده جهان و جهانیان در میان بود مضمون ...
فیهم جلوه گری نمود و الا نزدیک بود که قهرمان سطوت شاهنشاهی نمونه غضب الهی
بیخ برکنده مصداق جعلنا عالیها سافلها گرداند و منطوق کل من علیها فان بظهور رسانید سیم
القعده مطابق این مصراع که بحساب ... سال تاریخ از وی استنباط میگردد مصرع سیزدهم از شهر ذی
بود وقت شام که طلوع بدر عالی قدر چهره جهان نور افشان بود مژده فتح با شاه انجم حاصل ... رسید

و مضمون آیهٔ لقد نصرکم الله ببدر جلوه گر گردید نماز شام شب بر جلوه مهتاب بشارت فتح آن قلعه

مسامع بخبر نوید ... تسبیح ... گوش خامه رسانید و غنچهٔ دلها در چشم دین و ای

از ... ذات بهجت چمن چمن بالید زبان هر موزون آیهٔ الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بخواند و

ضمیر هر صغیر و کبیر ... مناجات رب اوزعنی ان اشکر نعمتک مشغول بود از فضل الهی شامل

حال ... حضرت شاهنشاهی است مضمون سخرنا الجبال معه بظهور رسید طغرای منشور خلافت این

پادشاه ... شد و ... **فتح قلعهٔ ... و محاصرهٔ آن و هنگامهٔ باران**

بعد فتح ستاره و ... حضرت پادشاه غازی قصد تسخیر قلعهٔ ... مصمم و تلاوت آیه

و لکن من عزم الامور نموده بسمت قلعهٔ مذکور نهضت فرمودند **تلنگی** سپاه بسیار ... بود

بسا در صحرا ... گشت ... بر جست ... از گرد ...

... فلک ... تاب ... بازی ... انش از گرد سپه فاهم ... گوشه

ولی ... چهارم ذی القعده از ورود جنود ظفر آمود این کوه قلعه سر بر چرخ کبود سوده

... بموجب حکم محکم بادشاه ... خط محاصره بر در قلعه کشید ... ان جهنم لمحیطة بالکافرین

بظهور رسید چه نویسد از هوای ناساز کارهای این حصار که بمقتضای ... فیها عذاب الیم القدر

... صحیح و سقیم از هر نمط ساقط شد که عقل ... آن ... لن تحصوه بعجز معترف گردید

و مضمون ... علی ... من ... بظهور رسید بیست و ششم ذی الحجة الحرام وقت شام ناگاه ...

سنبل‌های تازه ... فیه ظلمات و برق چون سواد گنبد از جانب کوهسار نمودار شده بمقتضای ...

سحاباً فبسطه فی السماء برنگ نعمات ... [illegible] ... گردید

باران چون کمانداران از طرف کوهسار ... هجوم تیرباران ... بمعسکر بهادون کلهم مصداق ...

الساعة بغتة وهم لا یشعرون گردیدند غریو رعد و ... [illegible] ... فی الناقور فذلک

یومئذ یوم عسیر را تفسیر میکرد و بیداد باد و هنگامه قوم عاد و مقدمه ... صرصر عاتیة باد و بیداد و

تگرگ خرمن خرمن و بهانه مرگ می باشد و سر کرمیه و امطرنا علیهم حجارة من السماء ظاهر گردید سنگ

بارانی که می شنیدیم عمر این سفر دراز باد که بچشم خود دیدیم ... باده در ساغر حیات نماند

شیشه چرخ سنگ می بارد ستونهای خیمه چون زاهدان قائم اللیل بر کوع و سجود میل نمودند و تلاوت

... [illegible] ... عالم ... بود ...

از ... تگرگ ... بود ... ریسمان ... گلوی سنگ بسر آسمان از شدت بارش کرد ...

علیهم الطوفان نگارش مینمود و زمین از جوش چشمه ... و تراوش آبها ... سیاه ...

التنور ظهور میرسانید ازین جا معلوم میشود که آنچه بعض علمای ... در فن لغت و تفسیر ...

ولایت روایت میکنند که امیر المؤمنین کرم الله تعالی وجهه تنور را بمعنی روی زمین فرموده اند بغایت تفسیر

دلپذیر است ... گشت روی زمین تمام پر آب ... خیمه ها ... و حباب بهادران ...

عالی فتوح هر کی خسته و مجروح با آفتابهای ... نوح در آن طوفان ... و حبابهای سبوح ... مساحت

بودند و آثار مضمون انهم مغرقون از مشاهده می‌نمودند و چه مناسبت ...

در بیان ... که ... است و تر شد ... بود سراب

... چیزی که خشک ماند ... گرانی ... و در لشکر ظفر پناه بجدی ... که غله

مطابق عنوان لفظ خوشه ... شده چون ... گردید و بر کلام مضمون لیس لهم طعام

نیلهو ... کاه نیز از لفظ خوش بهم رساند و عالم ... بی‌پرده ... مصطلح

صعید ... گاه گردید و این حالت بلالت بمقتضای ... باشد او کشید

مقدمه یورش فتح الله خان و سوختن اردوی ایشان فتح الله خان بالاسی کوه

در ... گذشته ... از ... ستور ... رسانید ... یورش ... گاه ... خود

... برده ... بودند ... یورش ...

... مصداق ... علی ... بالمؤمنین ... داده ... جمعی ...

... حقیقت کار رسید و آتش کارزار ... بالای ... جمعی

... مصداق ... آتش ... شعله ... بر بالای ... شربت شهادت چشیده ...

... بجز ... بیرون ... جمعی ...

... آب ... آتش ... طایفه ... خود ...

از شربت ... سیراب ... جمعی از بهادران ... و ...

[illegible] که بوزش اليشان بجا بودند از جبروت آتش باروت المتوه آمده از کوه افتادند و بزای [illegible]

من السماء بجا آوردند شمار شهداء لا مجروح والمذبوح [illegible] با بی جا [illegible] موافق فتنا و آنرو

چون شام شد کار یورش [illegible] کاف [illegible] بی درنگ سحار [illegible] و نستند که الحال رین قتال

ملعمه تیغ خون آشام مجاهدان اسلام مشوند بمنطوق [illegible] فی قلوب [illegible] الرعب از بیم هرین

مهاجران نبرد اساس بارگاه پادشاهزاده عالیجاه پناه برده مضمون کریمه فاعترفنا بذنوبنا فهل الی

خروج من سبیل التماس نمودند **شفاعت پادشاهزده و فتح قلعه پلی** پادشاهزده

عالی جاه و منطوق آیه لو یؤاخذهم بما کسبوا لعجل لهم العذاب بل فرموده حکمت تاخیر [illegible]

سفینه رب الارباب دانسته بجناب شاهنشاهی که تخلق باخلاق الهی ست مضمون کریمه ربک الغفور و

الرحمه [illegible] شستند حضرت پادشاه دین پناه بمنطوف [illegible] احد من المشرکین استجارک فاجره کار [illegible]

[illegible] ست [illegible] بر جاهدی بر طبق و انزل من صیاصیهم [illegible] عدیل [illegible]

بموجب حکم واجب الامتثال زمره چالن برخاسته بلشکر رسید و در معسکر همایون [illegible] سپاه و [illegible]

الفتح بلند آوازه گردید بتاریخ چهارم محرم الحرام شادیانه فتح پادشاه اسلام نواختند و [illegible] مضمون

من جندنا لهم الغالبون در ربع مسکون انداختند و چون فتح الباب در لغت اول باران ست

فتح الباب را موجب فتح الباب قلعه [illegible] ختند **قطعه** چون شاه دین پناه کمر جهاد [illegible]

[illegible] جهان از بدعت و ضلال [illegible] ست روشن از پی فتح قلاع کفر [illegible] اقبال [illegible] و کره پامال

آمدن سیم ساکت مراجعت اعلام ظفر انجام هم درین ایام خبر آوردند که [illegible]

مطلعه بپای قلعه ذات البروج تارگاه آسمان شیم نگین خیمهای سحاب طناب بندد تا ترک باشند از [illegible]

درک و تاکید ست که بمقتضای [illegible] قضا جریان بارش که بممالک محروسه عالم نگارش

یافته زود روانه نماید [illegible] نقش نمایان بهادر [illegible] قدغن بسیار که بمنطوق [illegible] تا در بستی افواج خزان

شقاوت شعار را که آواره دشت ادبار ست بسرعت تعاقب کند بهارخان فوجدار گلشن آباد با فوج فوج

گلهای رنگین چون قشون سبزه و ریاحین باستقبال پیش آمده عرض جمعیت او. **قطعه** رسید

سبزه تماشا کنان از پیش وق   بعرصه چمن راه جویبار گرفت
و دید آب لطافت سبزه را به پای   نجاست سبزه هم آب را کنار گرفت

تحریر چند ابیات که در مدح شاه بیات گفته از وجه [illegible] دست ملحوظ

شاهنشه یکه تاز بیات   سالک [illegible] پیاه نقاره حشمت خویش
[illegible]   [illegible]
از [illegible]   زیر سپیه سپر ولاویز
[illegible] آرد   بر فوج خزان شکست آرد

القصه چون شاه بیات قطره نمایان بنا به [illegible] شاه

زمین [illegible] بفلک و ارسانید حضرت بادشاه دین پناه اهتمام آبادی این سرزمین که بتازگی در تصرف

اولیای دولت نصرت قرین در آمده بعهده او مقرر نموده خود مظفر و منصور علم مراجعت افراشتند و

عبارت فتح الملک الهادی منصور آمین عند الله تاریخ ست هنگامه یار برد از انجا که

رعایای آن بلده [illegible] عموم علی العموم بعضی از تاراج سموم و قوای ازمایالی علف تلف شده وقت مراجعت

الوهیت ظفر شعار از کیاسالی بار بردار آن قدر کار دشوار شد که منطوق بلیغ و تضع کل ذات حمل حملها

اگرچه بار بر چنین بعیر چها آید بلطیف بیش سنگین بود قلیلا از جب که از تصعیب تیجانی بی گریز

محلّال ... جان بر شدند واقف ... می پیچید بیچاره یک چون خلال استخوانهای پهلو

برنگ ... لا تحمّل ... وقت بار از نعرهای ... چون گرداب چون تار سیکردند جماعه مزدوران

از صبح تا شام منطوق آیه و لنگ گاه لا انعام و نقل اسباب بنایت و از انجای آورند ازینجا پی برسر کریمه

الا بشق الانفس نتوان برد که تحمل بار گران صورةً و معنیً خاصه انسان است بزرگان تمکین حوصله

ضعیفان بی تمکین کریمه لا یکلّف الله ... خوانده مضمون این شعر تمکین خاطر نشین میشود [illegible]

هیچکس با کسی بدوش نتواند گرفت   گرهمه عیسی است دگر خر بار خود است   لشکریان وقت کوچ از راه

اضطرار ... و سیماب بر دوش زمین با خوشتن آبهای خود ... که در راه افتادند بادشاه اسلام بک ...

... دست ... مقدمه دریای لشنا تا بهزار جبر ثقیل بود ... عدیل و ...

رسید و عامه لشکریان منطوق آن ... بعبور این آب که چو ... سیاه و ...

راه لب تشنه خون خلق بود مبتلا شدند   **مثنوی**   هر موج از و سپهر پیوند

بر شر سر صد بند   انجم بود که موجش از دل   افکنده گهر بروی ساحل   چون شتر مست تیز رفتار

گفت بر لب ... کف بر جمع خار   ... که کله ... موج است   ... موج است کی باو گذر

از آن آب   در ... هم است ... طرفه دریای خونخوار ... مردم آزار

از بسکه آب بزرجامه در روز از بیضه حباب و حادی بسر می گرداب بر بسط بحر می آید موج و در آن

سیاه دریای بیگانه شد کنار جایی با موجش مقتضای آیه الناس جمیعا شمشیر خونریز جهانی همرکاب یا جان

سلیش منطوق آیه قطعی ... لفظ ... می کردم که آیا معنی و

عنوانی این کلمه چیست ... بر رسید که هر روبان خفا بنیدن خست ملاح

ازینجا خوب است الحق هر ملاحی که درین دریای خونخوار آشنا و رشید چون مرغ گل بال و پر نیز و مضمون

این مصراع ... بیکدو **مصرع** آشنا را حال این شد وای بر بیگانه القصه چون بفحوای لما و فرمان

... **مثنوی** بسکر و کشتی بیشش کشیدند که از جهای موجش آفریدند

چه کشتی بیت چشمی ... چوابروی بتان شکل مبین بتاثیر اشارت زاه فیت نفس تا منیرو

... چون آمیرفت ازان والا ... شد ... خورشید رشید ...

... این سراب بان سراز دو طرف کشتی هلال پیکر چون ... گشت ...

... کند ازین که چه سلامت بدر رود حضرت بادشاه بحر و بر لجه البحر از آب عبور فرموده

و ... تصل حمت پیوستند و بمقتضای آیه و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین چند مقام

از برای عبور لشکر منصور ضرور شد و چون برای عبور این لشکر غیر محصور کشتی بیبایان فلک و ملاحی تقویم یک

کی ایست ... اعداد کشتی این همه کثرت لشکر از جمع قلت تعداد بود و بخت بطوفان داد کان دریای

اجل بمنطوق خلق الانسان من عجل از راه بنای ... از کشتی خانه خرابی شد آنقدر هجوم میکردند

که بجای کریمهٔ وعلی الفلک تحملون مضمون وعلی الفلک تغرقون مشاهده افتاد تعدی
جماعهٔ از بکیه وضمیمهٔ این شناق شناقان جهاز کزیکه بمقتضای یاخذ کل سفینة غصباً اکثر سبل
کشتی گدائی می بردند بعض شناکت [illegible] مردمی پیچیده بیچاره [illegible] روی ولاوری مرکب شناوری
میشد سر موج چون کمند پر چین دست وپای مردمی پیچیده سلسله گرداب چون نفس آبسین در گلو پیش گره
می گردید ومضمون این شعر آبدار از مجمل جواهش می تراوید لمؤلفه شعر کلبه بود وعجب زاویه
کام نهنگ × ما درین کلبهٔ عجیب فرو کش کردیم × آتش بجان این آبخانه خراب بیفتد که عالمی را آباد
فنا داده با خاک سیاه برابر کرده سوختن پای پری با آب فروغش دریای کشته ونظر کوته نظران [illegible]
از تلون اوضاع زمانهٔ بوقلمون ست اما بنظر عارف حق شناس ربوبه هر از یک کرباست ولن یشی
الا فتنهٔ [illegible] لباسی سه [illegible] فت سوی [illegible] آتش [illegible] شد سال آب × جلوهٔ معشوق کجا آب وکجا
آتش ست [illegible] بهوشان گذره الحاصل سپاه فیروز در عرض [illegible] عذیل [illegible]
آلبر از این معبر گذر نمود وحضرت بادشاه قدسی صفات اقامت ایام برسات [illegible] سپاه دراثنا [illegible]
بهوشان گذه مشهور ست مقرر نمود ومخفی نماند که لفظ بهوشان تحریف بهوشن ست بشین منقوطه که بمرور از منه [illegible]
بالسنه متعارف شد وبهوشن مرکب از بهون بمعنی زمین [illegible] بلغت هندی شین منقوطه کاف فارسی آخرش یای
خفیفه باشد ودر بعض محال با همدگر بدل میشوند اینکه تبدیل حرف با همدگر در انواع السنه بنظر رسیده چنانچه [illegible]
اقسام لغت کوشیده پوشیده نیست پس معنی بهوشن گذه از روی [illegible] لفظ زمین [illegible] ست [illegible] قلعه [illegible] چون

عروس شاهوار از قدوم نصرت توامان زیور افتخار گوش و کنار گرد و اقتدار چو گنبد گوشه کنگره اش بدر فلک
دوار رسید از مقدم این کتاب عالمتاب سپهری بکر گردید زبان حالش بمضمون این شعر نگین تر نم آگین بود بیت
نثار مقدم شاهنشه جهان گردید طبق جواهر شبنم گرفته است ساحت سرو عالیش این مصراع حالی با حرص
سفینه شب نموده ع که کام حق زو اکه خانه خانه گشت اختر برات لشکر منصور شیر حرص بسر از خیمهای
قبه دار کلاه افتخار بوشانید مشعشعی در این مقام بر اند و سیلی اثر و شکوه از مقاصله چند گرو بابا ران انبوه روی
بهر گروه جمعی رسانیده که نوای ناله چون نالهٔ بید وان هیچ آب نداشت و خراب شوند نقمه وار در هم پیچید بمقتضای
فاذا ابیت تعبت همه افسرده و بمضمون انهم جنید معرقون بظهور پیوست هر کدام سران تیره لیل و بطن اژدهای
سیل این اخلاصی یافت عاجز یونس علیه السلام مسلم شدند از بسکه دست پایچه شدند ازان دعای وحی ترجمان
حفی بحت عبارت انی کنت من الظالمین بر زبانی نمی آمد از آنجا که یاران هر چند بشدت کماهی بر رحمت الهی
[illegible] بیت باران بیش از انکه از باآتش زرد و ین لیت بر هم و بنا غرق رحمت شدند ایضا
همین مقام از تیرگی وا که بجر فنا چشم زخمی بپای میمنت شعار سید ساق مبارک از آنگاه از قدم بیرون
گذاشته سیر کوچه انجامنود خاطر عالمی او تاکرد و نهر منداری بکدست تنهاهمی عفتی که صورت تواند بست ساق
پا را بجای نشانده کلاه انور بر سرش گذاشتند دست اعتقاد ان خیر طلبی هم بو بپاکی رب یارب نیستی جبیره
[illegible] بی ایچاره گر نی بجا آورد الحمد لله که از اثر اجابت دعا مضمون تم الحجیل [illegible] بدست آمد

تمت

الحق طبیده بطبای جبلی بنا بر مختار متاخرین ست که اینها امثال طبیده و طراز و طبابچه املاتبای قرشت را بواسطه رفع مشتبا بپا

بسم الله الرحمن الرحیم

قصیده عرا مسمی بافصاح اللسان الهند علام جلال از بلگرامی

متضمن یکصد و یک بیت مشتمل بر چهار مطلع که از مصرع مصرع تاریخ وصال علامه دهر یگانه عصر میر عبد الجلیل بلگرامی قدس سره السامی بر می آید و هم چنین از هر چهار مصرع مطلع تاریخ گل سکینه و مطلع چهارم در مدح جانشین ارست بهار گلشن سیادت مجمع فضائل منبع جلائل خلف الصدق علامه دهر میر سید محمد مغفور واقع شده

مطلع اول در شوب گریه

رسید روز گداز سموم برق عنان ۱۱۳۸ الکباب شد جگر نار و لاله بریان

سرایت هوای چمن بسکه گرم شعله بود | طبیده بلبل پروانه بال اشک فشان
گلی شعله افسرده چید دود من | بهار گرم انار و چنار دل سوزان
هزار بار بافسوس گل گره گردید | نسیم آه کشتار بلبل دستان
بشاهدان چمن گریه کرد دایه ابر | که خون فی روز گلهای ناز جلوه چکان
هزار اشک جگر رنگ از گداز الم | بکلبه دل نار طبیده خون نهان
فشانده بلبل سر ناله اشک داود می | کشیده از دل پر حزن شعله اشجان
مثال که بر مشهد کدامین گل | چو ابر بلبل بیچاره میشود گریان
گل بهار سیادت طراز عالم مجد | بدهر موجب تکمیل جوهر انسان
همای اوج شرف سید جلیل القدر | نگین دهر بنام شریف او نازان

صفای گوهر فردوس و گنج قصر جنان | بخار گوشه صندوق قدس مایه جان
چو از زبان صدف گوهر گرامی شد | ز راه لطف بخشید شکل جسم جهان
روان بکوی ... گرد باشکر روحی | بنیچ عرش بدوش ملائکه جولان
ششم جمادی یکم جمعه اندر ره دهلی | بلگرام رسید و بود حصر جهان
بسمع ما چو رسید این نوای جوش ربا | کشید ناله نیرنگ سینه بریان
روان شدیم با بداو آه رنجوری | بهجوم گریه بی تاب بود قطره زنان
چو در مقابر آبای او نگه افتاد | صفای محل صندوق فردوس آن
حجاب لوح زجسم مبارکش فی الفور | بپاس ... ادب ور گرد شد زمیان
زهی بقدرت صانع چو یونس از ماهی | سلیم خنده بر آمد از آن محل آسان
چنان بدست نهادند در لحد او را | بپای او لحد معانی ... شان
فسرده اند فتادیدگان گلشن قدس | که زنده اند بانفاس حمیت سلطان
سپید که بیا سود در حیات رحق | فلک ... جهان ... در کف ... ان
حیات از مرگ ازین طائفه بود بیرون | که ... ز انبیا ... اسکان
شنو که کلک سیاهی نگار عنبر ... | ... جای ... کشاده زبان

مطلع سوم در انکشاف رویا

شبی سیاهی سیراب لاله عرفان | سواد نقطه مشکین سنبل قرآن
شبی بزرگ چو کحل الجواهر مردم | جلای چشم چو پرکار طره جانان

۱۲۸

محیط مکرمت سوی بو فنون کمال | ندیده چشم جلیلی مثال او بجهان
مدار بابت کرم مرکز دوایر علم | نزاده مادر گیتی مقدسی ایشان
زبان او ز اشارت بوسه علی در بحر | کلام وی ز کلام فرزدق است یکان
چکیده رشحه معنی ز کلک گوهر سلک | بآن لآل عرق کرد چشمه حیوان
کلام ساده و رنگین گل نزاکت بیخ | عموم گفته و سنجیده گوهر میزان
سپهر وصف زبان آوران گوهر سنج | در عقیق فشانند از بن دندان
ولیک هست دهان چو بیان اوصافش | مثال کوزه شاداب موجه عمان
بنا برای قلم توصیف شائق گل | بهار آمده بهر جلای تو مهمان

مطلع چهارم در اوصاف قدوم بهار

رسید بلبل به گرم مرحبا گویان | که عشوه کرد گل نار جلوه شادان
بنازم باش که از کوچ برگ ریز رسید | بهار شادی طاوس سبزه بال افشان
نمود گلشن نیرنگ سبزه بوقلمون | که چشم چون پر طاوس نقطه حیران
گشاد نرگس مدهوش شیمه و دیده | شکیب لاله زیبا بهار تمثال گران
بعکس لاله و گل در بهار عیش بساط | عقیق کرد قبا زمرد ریحان
شمیم مشک دهد سنبل همایون فام | ببوی نافه خندان لاله نعمان
ببین رسایی گل کز ربیع لطف رساند | نسیم خلق محمد بکوچه احسان
قرار جای بنی شمع دودمان ولی | سپهر رافع سید محمد

سخن نیز چو مشکل کشای کلک آمد	گر این قصیده نویس [illegible] پایان	عرق [illegible]
[illegible]	درین زمین همه [illegible]	که [illegible] آفرین [illegible]
پی قصیده [illegible]	دگر کلاب حسین آن [illegible]	کشیده ام [illegible] زمین [illegible]
که بست [illegible]	بهم رسانده [illegible] قصیده یک بیت	صد [illegible] مصرع آمد [illegible]
وشانده ام گهری چند [illegible]	نباشد این همه [illegible] آسمان	اگر [illegible] یک نقطه [illegible]
قلم سپارد این بیت گوی این میدان	امید هست که [illegible] کلام	ز [illegible] است [illegible]

خاتمة الطبع چکیدهٔ قلم رعنا رقم مولانا سید محمد عبد [illegible] بلگرامی [illegible]

صیرخامه تحمید نگار ز ذکر الحمد لله رب العالمین [illegible] [illegible] است [illegible] سبحان [illegible]

[illegible] [illegible] سخن [illegible] معنی [illegible]

[illegible] الا الله [illegible] العرش الکریم [illegible] [illegible] بسم [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کامل [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شرف [illegible]

در بارگاه تقدس [illegible] خیر امة اخرجت للناس **نظم** بشیر نذیر رسول کریم [illegible]

رحیم [illegible] شفیع گناهان [illegible] و الذین معه [illegible]

اشداء علی الکفار یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و علی آله و اصحابه [illegible] [illegible] سخن سخنان

[illegible] [illegible] تازه [illegible] [illegible]